

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان مطلب سوم مرحوم نائینی در تفسیر حجیت

دو مطلب از چهار مطلبی که مرحوم نائینی در تفسیر حجیت بیان کردند را روز گذشته عرض کردیم؛ در مطلب سوم می‌فرمایند: بین حجیت و اسناد الی الشارع ملازمه است؛ در هر موردی که معلوم باشد اماره‌ای حجیت دارد، این حجیت مساوی با اسناد الی الشارع است. و بالاتر، می‌فرمایند: اصلاً لا یعقل التفکیک بینهما؛ جایی که نتوانیم چیزی را به شارع اسناد دهیم، حجیت معنا ندارد. در نتیجه، می‌فرماید: در هر موردی که امکان اسناد به شارع نیست و یا شک در حجیت وجود دارد، اینجا به معنای قطع به عدم حجیت است. در اینجا نکته‌ی را تذکر دادند مبني بر این که مرحوم آخوند نیز می‌فرماید شك در حجیت مساوی با قطع به عدم حجیت است؛ و می‌فرمایند: این معنایش این نیست که بگوییم در موضوع حجیت، قطع و علم نهفته و اخذ شده است. ما نمی‌خواهیم بگوییم حجیت، يك حکمی است و موضوعش علم به حجیت است. در هر موردی که علم به حجیت باشد، حجیت هست و هر جا علم به حجیت نباشد، حجیت نیست.

بلکه می‌فرمایند آن قانون کلی که در موضوع هیچ حکمی علم به آن حکم اخذ نمی‌شود، سر جای خودش محفوظ است و فرقی بین احکام تکلیفیه و احکام وضعیه نیست؛ همانطوری که در وجوب صلاة، علم به وجوب صلاة در موضوع صلاة اخذ نشده است، در احکام وضعیه نیز همینطور است. برهانش این است که اگر علم به حکمی بخواهد در موضوع آن حکم اخذ شود، مستلزم دور است. علاوه بر این برهان، يك مطلب بدیهی و روشن داریم؛ و آن این که اگر بگوییم در موضوع حجیت علم اخذ شده است، معنایش این است که جایی که کسی علم ندارد، در واقع حجیتی نیست؛ و حال آن که ما می‌دانیم حجیت يك حکم وضعی واقعی است، می‌خواهد علم باشد یا نباشد؛ خبر واحد مثلاً اگر فی الواقع حجیت داشته باشد، این خبر واحد حجیت دارد، اعم از اینکه علم داشته باشیم یا نداشته باشیم. اگر بگوییم که در موضوع حجیت علم اخذ شده است، معنایش این است که در موارد عدم علم مکلف، به حسب واقع حجیتی وجود نخواهد داشت؛ در حالی که بالبداهة و بالضرورة می‌دانیم حجیت در لوح محفوظ موجود است. بنابراین، ایشان می‌فرمایند: کسی فکر نکند این که ما می‌گوییم شك در حجیت مساوی با علم به عدم حجیت است، معنایش این است که علم در موضوع حجیت اخذ شده است، بلکه ما می‌گوییم آثار حجیت که عبارت از منجزیت و معذرت و اسناد الی الشارع باشد، در جایی می‌آید که علم باشد و در غیر علم این آثار مترتب نمی‌شود. این هم مطلب سوم.

مطلب چهارم مرحوم نائینی

اما عمده این مطالب، مطلب چهارم است؛ می‌فرمایند: گفتیم قبح تشريع يك حکم عقلی مستقل است، اما احکام عقلی بر دو نوع است، يك حکم عقلی طریقی است و دیگری حکم عقلی غیر طریقی. مثال می‌زنند برای حکم عقلی طریقی به جایی که ما ایمن از ظلم نیستیم؛ می‌خواهیم مالی را برداریم و در آن تصرف کنیم، نمی‌دانیم که آیا این مال، مال یتیم است تا تصرف در آن ظلم به

یتیم باشد، یا این که مال یتیم نیست؟ اینجا عقل حکم می‌کند به قبح اقدام علی ما لا یؤمن من الظلم؛ حکم عقل در اینجا طریقی است، یعنی اگر شخص در آن مال تصرف کرد، و بعد معلوم شد که مال یتیم نبوده، دیگر واقعاً ظلمی نیست؛ بله، از باب اینکه با حکم عقل مخالفت کرده، عنوان تجری را دارد؛ ولی قبح ظلم گریبان او را نمی‌گیرد. از خود کلمه طریقی، به خوبی استفاده می‌شود که يك واقعی وجود دارد؛ و عقل برای رعایت آن واقع می‌گوید مراقب باشید و این کار را انجام ندهید. حالا در این مطلب چهارم بحث در این است که آیا التشریع قبیح عقلاً، قبح تشریع از این سنخ است؟

آیا این که می‌گوییم تشریع قبیح است، حکم عقلی طریقی است که بگوییم تشریع واقعی دارد که عقل می‌گوید در جایی که نمی‌دانید اگر کار را انجام بدهید، گرفتار تشریع می‌شوید یا نه، بر انجام آن کار اقدام نکن. آیا بیاییم مسئله قبح تشریع را مثل قبح ظلم قرار دهیم؟ ایشان توضیح بیشتری داده و می‌فرمایند: در باب قبح ظلم عقل دو حکم دارد به دو مناط؛ یکی آن که می‌گوید جایی که یقین داری این ظلم واقعی است، باید اجتناب کنی و دیگر آن که می‌گوید جایی که نمی‌دانید ظلم است یا نه، اما احتمال آن را می‌دهید، باز عقل حکم می‌کند که اجتناب از آن شود. اینجا هم به يك مناط دیگر عقل حکم می‌کند که از آن تعبیر می‌کنیم به حکم عقلی طریقی. آیا در باب تشریع مسئله چنین است؟ مرحوم نائینی می‌فرمایند: نه، در باب تشریع عقل يك حکم و به مناط واحد دارد، و دو حکم ندارد. می‌فرماید: معنای تشریع این است که چیزی را که انسان نمی‌داند خداوند بیان کرده است، اسناد به خداوند تبارک و تعالی بدهد؛ و عقل این را قبیح می‌داند؛ حال اگر انسان يك چیزی را نمی‌داند و اسناد به خدا می‌دهد، حتی اگر در واقع هم خداوند چنین چیزی را فرموده باشد، باز تشریع است. حقیقت تشریع این است که عقل می‌گوید چیزی را که نمی‌دانی، نباید به خدا اسناد دهی؛ و در صورت اسناد، موضوع تشریع محقق می‌شود، و قبح عقلی‌اش در اینجا وجود دارد؛ هرچند خداوند نیز در واقع آن را فرموده باشد. در جهت عکس نیز مطلب به همین صورت است، اگر انسان يك چیزی را می‌داند که خدا فرموده است و آن را به خداوند اسناد دهد، اسناد به دین می‌شود و حتی اگر در واقع چنین چیزی را نفرموده باشد، تشریع نیست. اینجا به خاطر جهلی که دارد، معذور است.

لذا، می‌فرماید: حکم عقلی را می‌توانیم بگوییم بر دو قسم است؛ بعضی احکام به مناط واحد هستند، مثل بحث قبح تشریع که می‌گوییم تشریع به ملاک اسناد ما لا یعلم صدوره من الشارع الی الشارع حرام و قبیح است. اما بعضی از احکام عقلیه به دو مناط هستند؛ در باب قبح ظلم، هم به مناط ظلم واقعی در جایی که موضوع معین است، عقل می‌گوید قبیح است و هم به مناط طریقیست. در باب ظلم می‌گوید کاری را هم که نمی‌دانی منجر به ظلم می‌شود یا نمی‌شود، از آن اجتناب کن؛ دو حکم دارد به دو مناط؛ اما در باب تشریع، چون فرض این است که ما دیگر واقعی که بگوییم این با آن اصابه کند یا نکند، نداریم، بنابراین فقط به یک ملاک است. دلیل بر مرحوم نائینی روایت اقسام قاضی است که در آن آمده است که قضات بر چهار دسته‌اند؛ يك گروه از آنها قاضی است که قضی بالحق و هو لا یعلم، کسی که بدون علم قضاوت به حق می‌کند که می‌گوید این قاضی اهل نار است؛ هرچند که به حق قضاوت کرده است.

دو نفر بر سر مالی نزاع داشتند و این شخص همینطوری گفت که مال را به فلان آقا بدهید و در حقیقت نیز آن مال به همین شخص مربوط بوده است؛ قاضی در این فرض چون بدون علم قضاوت کرده، از اهل آتش است. ما همین را به عنوان یکی از ادله تشریع قرار می‌دهیم. می‌گوییم دلیل روایی ما بر حرمت تشریع این است که از باب قضا الغای خصوصیت می‌کنیم و می‌گوییم هرگاه انسان چیزی را بدون علم به خدا اسناد بدهد تشریع بوده و مبعوض است؛ به جهت حفظ دین، شارع و عقل جلوی انسان را می‌گیرد. پس مرحوم نائینی تا اینجا بیان کردند که قبح عقلی تشریع يك حکم عقلی طریقی نیست. بعد از این می‌فرمایند: بعضی از موارد را داریم که نمی‌دانیم از کدام قسم احکام عقلی است؛ از احکام عقلی طریقی است یا از احکام عقلی غیر طریقی؟ می‌فرمایند اقدام بر چیزی که احتمال ضرر در آن وجود دارد، از همین باب است که هم احتمال حکم عقل طریقی بودن در آن است و هم احتمال حکم عقل غیرطریقی بودن.

بعد از این اشاره‌ای می‌کنند به آن مطلبی که در کتاب الصلاة، در سفر خوف و سفر معصیت است که اگر کسی از اول ایمن از

خوف یا معصیت نیست، اگر سفر کرد و بعد از آن دید که خوف یا معصیتی وجود ندارد، مرحوم نائینی می‌فرماید در اینجا اصحاب و فقها بر این معنا تسالم کرده‌اند که این سفر می‌شود سفر حرام. وجهش را نیز می‌فرماید این است که اقدام علی ما لا یؤمن من الخوف و اقدام علی ما لا یؤمن من المعصية حکم عقلی طریقی نیست، چه آن که اگر طریقی بود، در صورتی که شخص مبتلا به ضرر و یا معصیت نشود، دیگر سفرش سفر حرام نبوده و نمازش قصر است و حال آن که این مورد از مواردی است که نماز قصر نمی‌شود و فقها بر این مسئله توافق دارند. این هم مطلب چهارمی است که مرحوم نائینی داشتند. روز گذشته عرض کردم چون این مطالبی را که ایشان فرمودند نکات خوبی دارد و در کلمات دیگران نیست، لازم بود که متعرض آنها بشویم. ان شاء الله فردا بحث استصحاب عدم حجیت را مطرح خواهیم کرد. والسلام.